

۲۰۸۵۲۴۸

به نام آفریننده قلم

سفر به ولایت عزرائیل

جلال آل احمد



انتشارات قدرت قلم

سرشناسه	آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸
عنوان و نام پدیدآور	Al Ahmad, Jalal
مشخصات نشر	سفر به ولایت عزرائیل/ جلال آل احمد
مشخصات ظاهری	تهران: قنرت قلم، ۱۳۹۸
شابک	۶۰ ص: ۲۱/۵ × ۱۴/۵ سم
وضعیت فهرست نویسی	۹۷۸-۶۲۲-۹۶۶۲۸-۴-۷
یادداشت	۹۰۰۰۰ ریال
موضوع	فنی
موضوع	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع	اسرائیل -- سیر و سیاحت
موضوع	Israel -- Description and travel
موضوع	آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸ -- خاطرات
موضوع	Al Ahmad, Jalal -- Diaries
موضوع	سفرنامه‌ها
موضوع	Traveler's writings
رده‌بندی کتابخانه	DS۱۰۷/۴
رده‌بندی دیویی	۹۱۵/۶۹۴۰۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی	۶۰۵۰۷۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹
تاریخ پس‌نگوی: ۶۰۴۴۲۵
کد پستی: ۶۰۴۴۲۵



سفر به ولایت عزرائیل

نویسنده: جلال آل احمد

ناشر: انتشارات قدرت قلم

صفحه‌آرایی: حمیدرضا باباجان

طرح جلد: استار گرافیک

ناظر چاپ: منا غزاله

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

تعداد: ۵۰۰ جلد

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۶۲۸-۴-۷

مرکز نشر و پخش: خیابان دماوند، سه راه آزمایش، کارخانه آزمایش، نبش دوم غربی
پلاک ۲۱۴، طبقه دوم ۰۹۱۲ ۸۳۵ ۲۶۶۵ - ۷۷۷۸۲۸۳۹ - ۰۲۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به آقای محمدرضا غزاله می‌باشد.

فهرست مطالب

۵	پیش درآمد
۵	«ولایت» می‌گوییم به دو معنی
۱۰	۲
۱۰	آغاز یک جذبه
۱۷	۳
۱۷	ولایت مشرق و غرب
۲۴	۴
۲۴	سنگ اول بنا بر پی ماند
۲۸	از نو برگردیم به تاریخ!
۳۲	۵
۳۳	آغاز یک نفرت
۴۶	ضمایم
۴۶	تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل
۵۰	بینالملل سوسیالیست‌ها و اسرائیل
۵۰	بیانیه در خصوص خاورمیانه
۵۱	گزارشی از اردن
۵۱	بیانیه اردن
۵۲	پیام نخست وزیر اسرائیل به ملک حسین
۵۳	بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن
۵۳	ملک حسین در روز پنجم ژوئن:
۵۴	نخست وزیر اردن:
۵۴	بیانیه نظامی شماره ۱۶:
۵۴	نقل از یک بیانیه نظامی اردن:
۵۵	قطع روابط با اسرائیل
۵۷	بیانیه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ ژنو
۵۸	جنبش همبستگی

-پیش درآمد

«ولایت» میگویم به دو معنی

اول آنکه حکایت یهود در آن سرزمین فلسطین، نوعی «ولایت» است و نه «دولت». حکومت جدید بنی اسرائیل است بر ارض موعود، نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل، همین است که بیاید: «بنی اسرائیل» می، یا پیروان دینی، یا بازماندگان آن دروازه سیط - به هر تعبیر که میخواهد - در طول تاریخ و سنت و اساطیر، در به دریا کشیده و آرزویی و در سرزمین - نه چندان فراخوانده و موعود، مستقر شده. به جبر زمانه، یا به الزام سنت، یا به روشنیابی اولیا، یا به حکم اقتصاد و سرمایه گذاری بیدغدغه؛ که یک به یک را خواهم رسید.

و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم خلیل را بدود و سلیمان و موسی (ع) باشد، به هر صورت رجال سیاست امروز، اسرائیل را به راحتی میتوان اگر نه از انبیا و اولیا خواند و مقایسهشان کرد با آن ملایم مد و بیست و چهار هزار پیغمبر؛ اسرائیل که ما از میان همیشان، یخه «مسیح» را گرفته‌ایم و از او نمونه معجزه‌های به وقوع پیوسته را قصد کرده‌ایم و اینک معجزه، به وقوع پیوسته است و بیهیچ لافی در غربتی. نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد؛ و نه «موشه دایان» از «یوآب» و این اولیای جدید، هر یک با نبوات خود، دست کم با روشن بینیهای خود، در سرزمین فلسطین، ولایتی ساخته‌اند، دعوت کننده همه بنی اسرائیل که دو میلیون در نیویورکند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم.

و مهمترین نکته در به وقوع پیوستن معجزه، اینکه ولایت اسراییل با دو میلیون و اندی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود، چه بخواهد چه نخواهد، اکنون دارد به نام همه دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرقاند، حکم میراند و عمل میکند.

اگر تنها یک مثال به عنوان نمونه کافی است، از محاکمه «آیسمن» یادی کنیم که ایادی اسراییل، او را در امریکای جنوبی گرفتار کردند و به خرابیل آوردند و محاکمه‌اش کردند و کشتند و خاکسترش را نیز به آب دادند. تازه این همه، به نام آن شش میلیون یهودی که در داغگاه‌های اروپای خمره گشته به فاشیسم، قربانی شده بودند. در سالها پیش از استقرار ولایت اسراییل و در بین مقررات حکومتی که امروز خود آلمانها نیز از یادآوری نامش و رسم و آدابش و شرم دارند.

معجزه این است چگونه امری خلاف عرف و عادت، عرف قوانین بینالمللی، عادت حکومتها که حتی کر تروتسکی را در مکزیک سر به نیست میکنند، به ضرب چکش تروریست است. معصوم و همان در محل، کارش را میسازند. حتی به علت وقوع چنین امری شده، نیز چاره‌ای نیست جز اینکه اسراییل را ولایتی بدانیم و اداره کنندگان را اولیا که به نام چیزی برتر از اعلامیه حقوق بشر، گام میزنند، گویی هوا به از «پوه» در سرایشان و آن نبوت-ها... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به خاک نگذاشت، داغ پیغمبری را بر سینه خود نیافت.

ولایت اسراییل گفتم، این به یک معنی، دوم، بر این معنی که سرزمین فعلی اسراییل، به هر صورت چیزی شبیه یک مملکت نیست. اگر از مملکت، آن مفهومی را میتوان داشت که ما داریم؛ چیزی شبیه ارشای ولایت اسراییل یک وجب خاک است، چیزی در حدود ولایت ساوه. کمتر از هشت هزار میل مربع و چه سخت جان است؛ و اگر موسی (ع) میدانست که قوم را به چه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه سخره ظریفی از «نیل» است، هرگز بر آن دیار، انگ «ارض موعود» نمینهاد و قوم را، این همه سالیان در

بت و تاب نمببرد.

اما در دنیایی که داریم- با مملکتهای یک وجبی، اما معتبری (!) همچون سوئیس و دانمارک و ایسلند و قطر و کویت و امیرنشین موناکو- همین یک وجب خاک اسرائیل در حوالی دسترسپذیر ما که گوشه‌های از شرقیم، همچون مشتی روی میز «هلال خضیب» هم منشأ قدرتی است و هم (به همین علت) منشأ خطر.

قدرت و خطر به این اعتبار که تا چگونه به دنیا بنگری؟ اگر از دریچه چشم سیاست‌دانان عرب بنگری، مبنای خطری است از برای حصول یک پارچگی - لافت اسلامی که بسیار کسان، از پس مرگ عثمانی، خوابش را دیده‌اند؛ اما اسرائیل بچشم یک شرقی بنگری، که منم- خالی از تعصب و غلو و کینه- و نه‌تنها این شرقی که یک سرش «تلاویو» است و سر دیگرش «توکیو» و همین شرقی است که محل حوادث آینده است و امید دنیای خسته از غرب و غرب دگراست.

در چشم این شرقی، اسرائیل یک معایش و با همه تضادهایی که در درون نهفته دارد، مبنای قدرتی است و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است.

من به این دو معنی، اسرائیل را «ولایت» می‌نامم و راین دفتر، کوششی خواهم کرد تا آنچه را از این «ولایت» شناختم، در این شماره به قصد تبلیغی و نه به عنوان پاداش سوری که در آن ولایت خدایم، به قصد راهنمایی سیاست دو دوزخ حکومت ایران، نسبت به اسرائیل، به قصد رنجاندن اعراب- که کار من سیاست نیست- و نه به عنوان سرزنش‌های، یا تقبیح نامهای؛ بلکه تنها به این عنوان تا بدانید که صاحب قلمی از این سوی عالم و فارسی زبان در مقابل واقعیتی که حکومت جدید بنی اسرائیل است، بر گوشه‌های از شرق، چه وضعی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها؟ اما به صراحت و در همین اول کار بگویم که صرف نظر از سنت و اساطیر و آن وعده و وعید دراز و صرف نظر از اینکه چه شد تا حکومت اسرائیل در

آن ولایت مستقر شد، که کار تاریخنویسان است؛ حکومت اسرائیل با وضعی که فعلاً دارد، از نظر من شرقی، از طرفی سر پل مطمئنی است برای سرمایه گذاری غرب که پس از جنگ جهانی دوم، به صورتی دیگر و با لباسی دیگر، در شرق نمودار شده؛ و من با این قسمت اسرائیل، بگو مگوی فراوان دارم؛ و بعد هم تجسم خشن کفاره گناहانی است که هم در آن سالهای جنگ، فاشیستها، در «داخو» و «بوخن والد» و دیگر داغگاهها، مرتکب شدند.

درست توجه کنید که گناهی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی که ره میدهم؛ و سرمایه‌های است که غربی صادر میکند و من شرقی پایگاه میدهم. دیگر مردم نیز حرف و سخنها دارم؛ و در این همه اگر راستش را بخواهید، مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است، تا من خطر اصلی را نبینم. سر اعراب این چنین است که گرم شده.

با اعراب هم حرف و سخنها دارم. درست است که آوارگان فلسطین، همچون گویی دم چوگان سیستم آن عرب، سالهاست که به طفیلیگری خو کرده- اند؛ اما درست توجه کنید که همین آوار فلسطینی، اکنون بیش از ده سالی است که دارد کفاره گناهی را می‌دهد، که دیگری در آن بلخ جهنمی کرده است. از استخوان پاره‌های ولایت عثمانی، این تکه آخر- این فلسطین- که به عنوان «لقمه خوش به حال دهنم» که این داده شده بود، اکنون همچون گریزی بر سر سفره میان خلیج فارس و رود سند نشسته است. آیا همچون مترسکی، تا هیچ دستی، پا از گلیم بشقاب خود بردارد؟

و من حتی کمی دورتر میروم و میگویم که هر روزی، حکومت اسرائیل از میان برخیزد، رهبران عرب دیگر به چه چیز متوسل خواهند شد، به عنوان تنها مانع وحدت اعراب؟ و آیا مگر نه این است که همین حضور اسرائیل و ترسی که از آن در دل اعراب انداخته‌اند، علت وحدتهای حقیر و یکپارچگیهای داخلی مرزداران این سوی عالم است؟

نکته دیگر اینکه من، گرچه در این شهیدنمایی از حد گذشته یهودیان، به خاطر آن کشتار جنگ، آن طرف سکه فاشیسم را میبینم و تکیه بر نژادپرستی

را که به جای خود بیاید؛ اما این را هم میبینم که اگر قرار است پایگاه باشی، از اسرائیل بیاموز که خود را چه گران فروخته است! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دود زن کنی، همچنین باش. و اگر قرار است ادای دموکراسی را دریاوری، آن هم در سرزمینی که تا خدا بوده است، زیر چکمه فرعونهای زمینی و آسمانی گسترده بود... همچنین.

در صورت، اسرائیل برای من شرقی، از میان همهٔ سرمشقها، سرمشقی است در معاملهٔ با غرب، که به قدرت روحی یک شهادت، چگونه صناعتش را بدوشیم و غایت، ازش بستانیم و سرمایه‌اش را به کار آبادی مملکت بگماریم و به قیدیت چند صباحی تبعیت سیاسی، استقراری به کار تازه‌پای خود، بدهیم. و نکتهٔ آخر اینک؛ این شرقی فارسی زبان، از اعماق تاریخ، نظری به یهود دارد. در عهد باقی داریش و خشایار شاه، این من بودهام که «ستر» را بر تخت نشاندهام. «مردم‌های» را به وزارت برگزیده‌ام و به تجدید بنای «هیكل» فرمان داده‌ام؛ و چه در کوه و بازار ری و نیشابور، گاهی به تحریک و غرض حاکمی یا نفع فرمانروایی به جهودکشی هم پرداختهام، اما مزار «دانیال نبی» در شوش هنوز معجز میکند و «سترومردخی» در همدان از یک امامزادهٔ صحیح‌النسب، هیچ دست کمی ندارد. بگذرید از آن منت نهادنها و بار خودخواهی حماقت‌آمیز را بر دوش خلق خدا نهادن. مرا همان بس که همین دانیال نبی در روزگاری از تاریخ من، وزیر بود. اصلاً نمیخواهیم بدانم شاهدش که بود.

